



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در جمع‌بندی مسئله سوم از مسایل هفده‌گانه‌ای که مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) مطرح کردند، گرچه بسیاری از مسایل آن در طی آن فروع شش‌گانه گذشت ولی عصاره آن این است که در تمام صور شش‌گانه، چه آن دو صورتی که زوجه مهریه را تحویل نگرفت «عیناً کان أو دیناً»، چه صور چهارگانه دیگر که مهریه را تحویل گرفت «علی وزانٍ واحد»، نه ملک مقید است و نه مالک مهجور لذا زن می‌تواند در مهریه تصرف کامل بکند به نقل لازم، به نقل غیر لازم، به نقل معوض، به نقل غیر معوض و مانند آن، این مطلب اول.^۱

مطلب دوم آن است که اگر طلاق قبل از مس رُخ داد حق مسلم زوج به عین تعلق می‌گیرد نه به بدل مگر با مصالح طرفین یا اقتضای ضرورت که عین تلف شده باشد و مانند آن به بدل که اگر مثلی است مثل یا قیمی است قیمت تعلق بگیرد وگرنه حق مسلم زوج «نصف العین» است نه «نصف البدل»، «إلا عند التلف أو ما يكون ملحقا بالتلف».

مسئله سوم آن است که اگر خواستند نصف بگیرند، نصف قیمت مجموع را می‌گیرند نه «قیمة النصف» را؛ یعنی این خانه را قیمت می‌کنند نصف قیمت خانه را می‌گیرند نه اینکه خانه را به دو قسمت تقسیم بکنند که ارزش آن

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۲.

کم بشود آن وقت «قیمة النصف» را به زوج بدهند، چون آیه دارد: ﴿فَنَصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾^۱، ﴿فَرَضْتُمْ﴾ مجموع مهر است، یا نصف مجموع یا نصف قیمت مجموع را طلب دارد نه «قیمة النصف».

مطلب دیگر و فرع دیگر آن است اگر بخواهند به قیمت توافق کنند این با تراضی طرفین مقدور هست. گاهی شارع مقدس حکم را به عین می‌برد در مقام تکلیف ولی در مقام امتثال دست مکلف را باز می‌گذارد اعم از قیمت و عین، گاهی عین موجود است ولی «مع ذلک» قیمت را می‌توان داد و پرداخت عین با اینکه عین موجود است و هیچ محذوری ندارد واجب نیست، این دو نمونه در اسلام هست؛ آنجا که حکم شرعی به عین تعلق بگیرد در مقام تکلیف ولی در مقام امتثال مکلف مخیر باشد بین عین و بدل مثل زکات و مثل دین میت و مانند آن، زکات چه به نحو کسر مشاع باشد یک دهم و یک بیستم، چه به نحو «کلی فی المعین» به عین تعلق می‌گیرد لذا کسی که مال زکوی در اختیار دارد قبل از پرداخت زکات حق تصرف در عین ندارد، اگر به نحو کسر مشاع بود که یک دهم یا یک بیستم به نحو کسر مشاع به عین تعلق گرفت او در هیچ جزیی از اجزای این گندم حق تصرف ندارد، چون هر جزیی که دست بزند یک دهم یا یک بیستم برای مصارف زکات است و اگر به نحو «کلی فی المعین» باشد گرچه او حق تصرف دارد اما وقتی یک بیستم یا یک دهم مانده است این حق متعین فقرا و مساکین و سایر مصارف است. فرق «کلی فی المعین» و کسر مشاع در کتاب «زکات» مشخص شد. این حکم شرعی و حق شرعی در درجه اول به عین تعلق گرفته ولی مؤدی زکات را شارع مقدس مخیر کرد که یا عین گندم زکوی را به مصرف می‌رساند یا بدل و قیمت آن را؛ ولی حکم شرعی «اولاً و بالأصل» به عین تعلق می‌گیرد، در مقام امتثال مکلف مخیر است. نمونه دیگر این است که اگر کسی بدهکار بود این دین در ذمه او است به مجرد مُردن دو کار می‌شود: یکی اینکه از ذمه

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۷.

به عین منتقل می‌شود، یکی اینکه خود عین درگیر است نه اینکه بر ورثه واجب باشد دین را ادا کنند و در ذمه ورثه باشد، این طور نیست؛ دینی که انسان بدهکار است ولو مؤجل و زمان دار باشد که یکسال بعد باید بپردازد، به مجرد مرگ دو کار انجام می‌شود: یکی اینکه این دین زمان دار که مؤجل است مؤجل می‌شود نقد می‌شود الآن باید بپردازد ولو یکسال بعد باید قسط می‌داد ولی الآن باید بپردازد، دوم اینکه این دین در ذمه متوفی بود الآن به عین مال تعلق گرفته است که قبل از ثلث و قبل از میراث باید دین بپردازد: ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصُّونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾^۱، این حکم شرعی است که به عین تعلق گرفته یعنی حق غرماء و طلبکاران به عین تعلق گرفته است با اینکه اول در ذمه شخص بود ولی ورثه می‌توانند آن دین را از مال دیگر بپردازند و عین را خلاص کنند.

پس گاهی ممکن است که حق در مقام تکلیف به عین تعلق بگیرد ولی در مقام امتثال مکلف مخیر باشد بتواند از راه دیگر تأمین کند، گاهی هم عکس این می‌شود که عین در عین حال که موجود است با اینکه خود عین محور اصل بود الآن می‌تواند بدل آن را بدهد؛ مثلاً کسی عین مال را قرض گرفت یعنی عین این پول را قرض گرفت هنوز مصرف نکرده یا عین آن کالا را قرض گرفته ولی مصرف نکرده، مقترض اگر مالی را پولی را قرض گرفت عین این اسکناس در دست او موجود است این را مالک است یا گندمی را قرض گرفت گندم را مالک است ملک طلق مقترض است، اگر خواست قرض را ادا کند با اینکه عین مال موجود است «مع ذلک» می‌تواند بدل آن را بدهد، چرا؟ چون مقترض با قرض گرفتن، عین مال را مالک می‌شود این ملک طلق مقترض است، حالا می‌خواهد ادا کند، می‌تواند همین مال را ادا کند یا از مال دیگر ادا کند، چون این مال خود او است، این طور نیست که مال قرض به نحو امانت در اختیار مقترض باشد، این ملک طلق مقترض است حالا مصرف نکرده است، یک پولی را

۱. سوره نساء، آیه ۱۲.

قرض گرفته از کسی هنوز این پول را مصرف نکرده از راه دیگر خدا برای او رساند عین این پول موجود است، او می‌تواند عین این پول را برگرداند می‌تواند پول دیگری بدهد، چرا؟ چون این پول ملک طلق مقترض است ملک او شد، در مقام ادای دین مخیر است عین آن مال اگر موجود است را بدهد یا امثال دیگر، این توسعه در مقام امتثال است. در تمام موارد مسئله مهر هم همین‌طور است یعنی اگر توافق طرفین شد با اینکه عین مهر موجود است زوجه می‌تواند بدل بدهد اما توافق طرفین لازم است، اگر توافق طرفین نشد ﴿فَنَصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾ به آن عین تعلق می‌گیرد مگر در مقام تلف و امثال آن یا ضرورت.

پرسش: ...

پاسخ: بله اصل حق زوج به عین تعلق می‌گیرد ﴿فَنَصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾. در تمام این فروض شش‌گانه‌ای که گذشت حالا به استثنای فرع اول چون فرع اول آن جایی بود که مهر دین باشد، در فروض پنج‌گانه دیگر که عین بود، حق مسلم زوج به عین تعلق گرفت ﴿فَنَصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾ است، این حق مال عین است؛ اگر توافق کردند بله می‌توانند بدل بدهند وگرنه حق مسلم زوج به عین تعلق گرفت ولی در مسئله زکات چه کسر مشاع باشد چه «کلی فی المعین» باشد شارع مقدس در مقام امتثال دست مکلف را باز گذاشته، می‌تواند از عین بپردازد می‌تواند از غیر، در مقام قرض دست مقترض را باز گذاشته، در مقام دین دست مقترض را باز گذاشته وگرنه به حسب ظاهر اگر دین بود به عین تعلق می‌گیرد یعنی عین مال زکوی است شخص تا ذمه خود را تبرئه نکرد نمی‌تواند در مال زکات تصرف کند.

پرسش: ...

پاسخ: این به حق ذی حق است. در زکات حق شخصی معین نیست تا ببخشد، مصارف هشت‌گانه است که باید به آن مصارف برساند اما درباره زوج و زوجه حق مسلم زوج است می‌تواند ببخشد حق شخصی است ولی اگر خواست امتثال بکند راه امتثال آن توسعه دارد اعم از مرحله تعلق است. در دین هم همین‌طور است اگر کسی بدهکار بود و مُرد، حق غرماء از ذمه مدیون به عین تعلق می‌گیرد، این عین گیر است، تا حق غرماء را ندادند نمی‌توانند در عین تصرف کنند؛ حالا یک وقت است که غرماء با هم تصالح می‌کنند یا نه خود شارع مقدس دست ورته را باز گذاشته گفته یا از عین مال می‌گیرید یا بدل آن را می‌دهید. در ثلث هم همین‌طور است، یک وقت است که شخص وصیت می‌کند که ثلث این اموال را در راه خیر صرف کنید، این عین گیر است، آن وصی او می‌تواند عین آن ثلث را یعنی یک سوم مال را در راه خیر صرف بکند یا نه بدل آن را صرف بکند برخلاف وقف که اگر یک مالی را وقف کردند دیگر نمی‌توان بدل آن را وقف کرد عین همان مال را (باید وقف کرد) گفتند عین این فرش را به مسجد بدهید او نمی‌تواند عوض بکند. پس در بعضی از موارد عین محور تعلق باید امتثال بشود، در بعضی از موارد مقام امتثال اوسع از محور تعلق است.

یک فرعی که اخیراً مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) مطرح کردند بعد فرمودند «فیه تردد»^۱ بعد فقهای بعدی هم فرمودند جا برای تردد نیست این است که اگر تعلیم سوره‌ای را مهر زوجه‌اش قرار بدهد، این سوره را تعلیم داد و طلاق قبل از مساس رُخ داد، این «نِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ» که باید به زوج برگردد چگونه است؟ می‌گویند تعلیم این سوره را تقویم می‌کنند که اجرت آن چقدر است، نصف این اجرت را زوجه به زوج برمی‌گرداند و اگر تعلیم سوره را مهر قرار دادند ولی قبل از اینکه این مهر ادا بشود این سوره تعلیم بشود طلاق قبل از مساس اتفاق افتاد،

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۳.

او باید نصف این سوره را تعلیم بدهد نه تمام سوره را، اینجاست که آیا صوت زن چون این مرد باید بخواند کلمه را، او هم باید پاسخ بدهد تا معلوم بشود یاد گرفته است، صرف شنیدن زن که معیار نیست بلکه تعلیم زن و تعلیم زن این است که دوباره برای مرد بخواند، اگر صدای زن مثل موی زن یا مثل بدن زن، عوره باشد، این باید «من وراء حجاب» باشد؛ اما اگر صدای زن عورت نیست «کما هو الحق» مگر در مواردی که آهنگین حرف می‌زند که جاذبه دارد می‌تواند «من وراء حجاب» می‌تواند «بلا حجاب» تدریس کند. این را که محقق فرمود «فیه تردد» سرّش این است.

پرسش: ...

پاسخ: در آن فرع اول اشاره شد اگر تعلیم سوره‌ای مهر شد و این سوره را زوج به زوجه تعلیم کرد، نصف «أجرة التعليم» را زوج از زوجه طلب دارد و باید برگرداند. اگر سوره‌ای مثل سوره «یس» تعلیم این سوره مهر قرار گرفت خود زوج قبل از مساس این سوره را تعلیم زوجه داد حالا طلاق قبل از مس رُخ داد نصف أُجرت تعلیم این سوره را زن باید به مرد برگرداند؛ این فرع اول بود که گذشت. فرع دوم این بود که اگر تعلیم سوره‌ای مهر قرار گرفت و طلاق قبل از مساس رُخ داد او نصف سوره را باید تعلیم کند و چون تعلیم صرف قرائت معلم نیست بلکه بازخوانی متعلم هم هست لازمه آن این است که صدای زن را هم این مرد بشنود، اگر صدای زن عوره باشد این «من وراء حجاب» است اما این «من وراء حجاب» آن رؤیت را حل می‌کند صدا را که حل نمی‌کند، این یعنی چه که «من وراء حجاب» باشد؟! لذا مرحوم محقق که این را گفتند، صاحب جواهر فرمود «فیه تردد»^۱ عبارت محقق این است می‌فرمایند به اینکه «و لو أصدقها تعلیم صناعة ثم طلقها قبل الدخول کان لها نصف أجرة

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۸۹ و ۹۰؛ «... و لکن فیه تردد ینشأ من التردد...».

تعلیمها و لو کان علمها قبل الطلاق رجع بنصف الأجرة و لو کان تعلیم سورة» اگر مهر تعلیم سوره‌ای بود «قلیل یعلمها النصف من وراء الحجاب»، این «من وراء الحجاب» دیدن را حل می‌کند شنیدن که «من وراء الحجاب» و غیر حجاب ندارد! «علی تردد» اگر چنانچه صدای زن عوره باشد «من وراء حجاب» و غیر حجاب ندارد! اگر نظر باشد ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾^۱ این بله می‌گویند که نباشد و «من وراء حجاب» گفتگو کنید.

پرسش: ...

پاسخ: این مرد نمی‌تواند بفهمد او یاد گرفت یا یاد نگرفت، این مرد وقتی می‌تواند بفهمد که او «ضاد و طاء و زاء» را به جا ادا کرده، اگر انگشت را در دهان بگذارد که مشخص نیست مخرج این حرف درست ادا شده یا نه! اینکه دارد «قلیل یعلمها النصف من وراء الحجاب و فيه تردد»، این را مرحوم صاحب جواهر و امثال صاحب جواهر مبتنی کردند بر اینکه آیا صدای زن عوره است یا عوره نیست؟ حالا چه عورت باشد چه عورت نباشد وراء حجاب که مشکل را حل نمی‌کند، سخن از دیدن نیست بلکه سخن از شنیدن است، شنیدن که «من وراء الحجاب» و غیر حجاب ندارد.

اما تحقیق در مسئله این است که صدای زن از آن جهت که صدای زن است عورة نیست؛ در بعضی از صحنه‌ها زن‌ها می‌آمدند سخنرانی می‌کردند و وجود مبارک پیغمبر هم گوش داد. یک روایت بسیار لطیفی سیدنا الاستاد (رضوان الله تعالی علیه) در بعضی از بخش‌های همین مجلدات اولیه /المیزان نقل کردند که در یکی از صحنه‌ها زنی در حضور پیغمبر (صلی الله علیه و آله سلم) آمد سخنرانی کرد خیلی شفاف، عرض کرد یا رسول الله تمام این فضایل را که شما به مردها دادید! اگر جبهه جنگ است، اینها؛ اگر مرزداري است، اینها؛ اگر حماسه‌های دیگر است،

۱. سوره نور، آیه ۳۰.

اینها؛ اگر مسئولیت‌های کشورداری است، اینها؛ پس ما چه؟! خیلی این سخنرانی جالب است! حضرت همه را گوش داد در مسجد هم بود، بعد وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رو کرد به اصحاب فرمود شما زنی با این شهادت دیدید که این طور در حضور نبی اسلام سخنرانی بکنند؟! بعد فرمود حقوق شما هم همین است شما می‌توانید در جبهه‌ها شرکت کنید منتها اسلحه به دستتان نیست، پرستاری مردها درمان مجروحین که می‌توانید بکنید، چه کسی گفت شما نمی‌توانید بروید جبهه؟! چه کسی گفت شما نمی‌توانید در این مسایل شرکت کنید؟! اینها را مفصل بحث کرد. این روایت خیلی روایت عجیب و کارساز است! اول حضرت فرمود که زنی شما در مشرق و مغرب دیدید که این طور حماسی و مستقل و مستدل سخنرانی کند؟! بعد به این زن فرمود که در بسیاری از مسایل شما شرکت می‌کنید اما شما حواستان جمع باشد مادری شما این کشور را اداره می‌کند، شما قدر مادری را نمی‌دانید، قدر فرزندداری را نمی‌دانید «جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ»^۱ را نمی‌دانید، شما اینها را کم می‌گیرید، شما خیال می‌کنید که اینها کهنه‌شویی است، شما دارید انسان تربیت می‌کنید، چون اینها را کم حساب می‌کنید خیال می‌کنید که فقط اسلحه برداشتن حفظ دین است، شما غفلت کردید نه اینکه ما کوتاه آمده باشیم، دین کم نیاورد برای شما، شما کم حساب کردی! شما انسان دارید می‌سازید، انسان تربیت می‌کنید. چرا اگر زنی در دروان نفاس بمیرد «ماتت شهیده»^۲ چرا؟ ثواب شهید را می‌برد این یک جهاد است، تنها «جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ» نیست، اگر در دروان نفاس - خدای ناکرده - مُرد «ماتت شهیده» یا نه؟ او دارد مبارزه می‌کند با جامعه فاسد، او دارد انسان تربیت می‌کند، این کم است؟! این روایت را حتماً ملاحظه بفرمایید در همان مجلّات اولیه /المیزان است.

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۵۰.

۲. تفسیر القرآن الکریم و اعرابه و بیانه، ج ۷، ص ۴۶۵ «قال إنّ شهداء أمتی ... و النساء شهید ...»؛ منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ج ۷، ص ۱۹۰ «الشهید بغیر قتل کالغریق و النفساء ...».

پرسش: صدا اگر عورة نیست با صوت بخواند چه؟

پاسخ: فرق نمی‌کند منتها آن غالباً آهنگین است، چون اگر بخواند با صوت بخواند آهنگین است و این خطر را دارد؛ اما «صوت بما أنه صوت» عورة نیست، این را مرحوم سید (رضوان الله تعالی علیه) دارد «صوت المرأة بما صوت» عورة نیست،^۱ حواشی داشته باشد البته هست. آنجا آهنگین حرف بزند سوره مبارکه «احزاب» منع کرده است فرمود: ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ﴾ چرا این قدر زنانه حرف می‌زنید مردانه حرف بزنید! ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ﴾ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا^۲. اینها که تمام بیماری‌ها را از آزمایشگاه موش می‌گیرند جواب این‌گونه از آیات را چه می‌دهند؟ این را باید از آزمایشگاه موش جواب گرفت که اگر کسی به نامحرم طمع کرد قلب او مریض است، این را باید از آزمایشگاه موش جواب بدهد؟! غرض این است که این نازک کردن صدا را سوره «احزاب» منع کرده است ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ﴾ نه «لا تقلن»، ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ﴾ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا مثل آدم معمولی حرف بزنید، شناخته شده، چرا حالا زنانه و آهنگین و نازک‌کاری و اینها حرف می‌زنید؟! غرض این است که «صوت المرأة بما هو صوت» عورة نیست.

اینکه فرمود «من وراء الحجاب فيه تردد» است بله، برای اینکه جا برای تردد نیست، اصلاً جایز است چرا حالا «من وراء الحجاب» باشد؟! تازه «من وراء الحجاب» باشد، صوت که «من وراء حجاب» و غیر حجاب ندارد، سخن از بصر که نیست، سخن از دیدن که نیست، فرقی بین «وراء حجاب» و «غیر وراء حجاب» ندارد، این وراء حجاب برای دیدن است نه برای شنیدن. حالا این مسئله سوم به لطف الهی تمام شده است.

۱. العروة الوثقى (للسید الیزدی)، ج ۱، ص ۷۱۶ «إن صوت المرأة من حيث هو ليس عورة».

۲. سوره احزاب، آیه ۳۲.

روز چهارشنبه است یک روایت نورانی هم از اهل بیت (علیهم السلام) نقل کنیم. در چهارشنبه هفته گذشته این روایت نورانی از اُمالی مرحوم شیخ مفید خوانده شد با این اُمالی‌ها هر چه بیشتر مأنوس باشیم بهتر است. هم مرحوم مفید اُمالی دارد هم مرحوم ابن بابویه اُمالی دارد هم سید مرتضی؛ منتها اُمالی سید مرتضی آن صبغه ادبی آن بیشتر است، اُمالی مرحوم مفید و اُمالی شیخ طوسی صبغه کلامی آن بیشتر است، اُمالی مرحوم مفید و اُمالی مرحوم ابن بابویه اینها صبغه روایی‌شان بیشتر است. مرحوم شیخ مفید در کتاب شریف اُمالی مجلس بیست و سوم صفحه ۱۸۴ اُمالی این روایت را نقل می‌کند که در هفته قبل اجمالاً این روایت خوانده شد. خدا غریق رحمت کند سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی را! بعد از اینکه بحث‌های فلسفی و این کتاب‌ها تمام شد این کتاب‌های حوزوی به اصطلاح، ایشان شروع کردند به تدریس کتاب شریف بحار، ما چند جلد بحار را خدمت ایشان خواندیم؛ البته آن قسمت‌های توحید و وحی و نبوت و معاد و اینها را، ایشان اصرار داشتند که این سندها را هم بخوانند، با اینکه بعضی از سندها مثلاً خیلی معتبر نبود، با اینکه این اواخر دیگر مزاج شریفشان خیلی آماده نبود، تقریباً آخرین درسی که ایشان داده بودند همین چند جلد بحار بود، اصرار داشتند که این سندها را بخوانند، گاهی به ایشان گفته می‌شد که به هر حال این سندها بعضی‌ها معتبر است، بعضی‌ها معتبر نیست حالا سند لازم نیست، می‌فرمود که نه این بزرگانی هستند که زحمت کشیدند این حرف‌ها را به دست ما رساندند، ما باید اسمشان را ببریم احترام بگذاریم و طلب مغفرت بکنیم، چه روحیه‌ای بود خدا می‌داند! بعضی‌ها بزرگ هستند اصلاً، بزرگ هستند! شهریور ۳۴ بود - یعنی ۶۴ سال قبل - که وارد قم شدیم شرفیاب شدیم محضر ایشان در همان اوایل، مستحضر بودید همه ما به هر حال در خانه‌هایمان مرغ بود در سابق این‌طور بود، این مرغ‌ها هم که گاهی می‌آمدند جلوی تراس، گاهی هم می‌آمدند در اتاق و این مرغ‌ها هم در خانه‌ها بود و اگر مهمانی می‌آمد این مرغ‌ها را ذبح می‌کردند، نه برای

خودشان ذبح می‌کردند، این رسم بود و همه داشتند. من دیدم این مرغ‌ها آمدند در ایوان ایشان هم اشاره کردند یا دیگران هم اشاره کردند این مرغ‌ها رفتند، غمی‌دانم به چه مناسبت صحبت در اینکه این مرغ‌ها گاهی مزاحم می‌شوند، ما اولین بار این مطلب را از فرمایش ایشان شنیدیم، ایشان دیدم می‌فرمایند که این مرغ‌ها هستند تا پیر بشوند بمیرند کسی اینها را کاری ندارد ما اینها را غمی‌کشیم، این مرغ خانگی هستند تا پیر بشوند بمیرند ما مرغ خانگی را غمی‌کشیم، اگر مهمان داشتیم یا لازم بود از بازار تهیه می‌کنیم، بعد دیدیم مرحوم شهید در لمعه و سایر فقها هم همین‌طور این را از ائمه (علیهم السلام) نقل کردند که شایسته نیست حیوانی که خود آدم او را پرورانده با دست خود آنها را دارد اداره می‌کند آن را ذبح کند، قربانی هم همین‌طور است، هدی منا هم همین‌طور است، به هر حال گوسفند از بیرون می‌گیرد و یک قربانی می‌کند و یا ذبح منا می‌کند، این نهی شده است چون برخلاف عاطفه است، این چه دینی است؟! این دین سر تا پا بوسیدنی است. مرغ، گوسفند، گاو کسی آورد در خانه این را پروراند، او یا صبر می‌کند می‌میرد یا می‌فروشد مثل آن را می‌خرد و آن را ذبح می‌کند. فرمود ما این کار را غمی‌کنیم، این غیر از یک مرجع تقلید، غیر از یک فیلسوف، غیر از یک حکیم، غیر از یک مفسر! یک وقتی فرمودند ما غمی‌خواهیم افتخار کنیم، ما چهارده نسل این‌طور هستیم، این‌طور است! این مربوط به درس و بحث نیست، همه ما اینها را خواندیم شنیدیم اما عمل نمی‌کنیم. عظمت روح چیزی دیگر است، لطافت روح چیزی دیگر است، صفای روح یک چیزی دیگر است. اینها نمونه این حرف‌هایی است که الآن ما داریم اینجا می‌خوانیم. غرض این است که می‌فرمودند به اینکه اینها بزرگان بودند حدیث را نقل کردند به وسیله اینها این کلمات نورانی به ما رسید، ما اسم اینها را می‌بریم، این یعنی چه؟ این یک روحیه است.

حالا ببینید وجود مبارک امام (سلام الله علیه) در اینجا طبق این روایت هفتمی که در صفحه ۱۸۴ این آمالی مفید است از «عَلِيُّ بْنِ مَهْزِيَّارَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ التُّعْمَانِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الزُّهْرِيِّ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ» - این روایت در هفته قبل خوانده شد - فرمود: «وَيْلٌ لِقَوْمٍ لَا يَدْرِيُونَ اللَّهَ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْنِ عَنِ الْمُنْكَرِ»، بعد «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلَنْ يَلِجَ مَلَكُوتَ السَّمَاءِ حَتَّى يُتِمَّ قَوْلُهُ بِعَمَلٍ صَالِحٍ»؛ اگر یک کسی یک «لا إله إلا الله» گفت یعنی اهل «لا إله إلا الله» بود، بخواهد وارد ملکوت عالم بشود باید عمل صالح داشته باشد، اینها نمونه ملکوتی است به طور عادی این طور بودند! اینها را خیلی هم مهم نمی دانست فرمود ما این طور هستیم و این طور تربیت شدیم. پس معلوم می شود ملکوت یک جایی است، یک آدرسی هم دارد و کلید آن هم عمل صالح است. «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلَنْ يَلِجَ مَلَكُوتَ السَّمَاءِ حَتَّى يُتِمَّ قَوْلُهُ بِعَمَلٍ صَالِحٍ»، ابراهیم خلیل رفت ﴿وَكَذَلِكَ تَرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ﴾^۱ - در چهارشنبه هفته قبل این حرف ها بحث شد - در سوره «انعام» فرمود وجود مبارک خلیل حق را ما نشان او دادیم یعنی رفت. این فعل مضارع هم هست مفید استمرار هم هست ﴿وَكَذَلِكَ تَرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. در سوره «اعراف» به ما فرمود: ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ﴾^۲ چرا نگاه نمی کنید؟! نگاه برای دیدن است، اگر چنانچه نگاه به دیدن نرسد که لغو است، دعوت به نگاه برای چیست؟ برای اینکه ببیند آدم. فرمود: ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ معلوم می شود که می شود آن وقت خیلی از مسایل برای آدم حل است، چه کسی جلو رفت؟ چه کسی دنبال رفت؟ چه کسی این را گفت؟ فلانی چه گفت؟ اصلاً خیلی ها برای آدم حل است، اینها به دنبال چه می گردند؟! خیلی برای

۱. سوره انعام، آیه ۷۵.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۵.

آدم حل است و آدم راحت زندگی می‌کند راحت زندگی می‌کند و مشکل برای او دشوار نیست مشکل هیچ کدام برای او اهمیت ندارد، این راه را نشان می‌دهند. «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلَنْ يَلِجَ مَلَكُوتَ السَّمَاءِ حَتَّى يُتِمَّ قَوْلُهُ بِعَمَلٍ صَالِحٍ وَلَا دِينَ لِمَنْ دَانَ اللَّهُ بِتَقْوِيَةٍ بَاطِلٍ وَلَا دِينَ لِمَنْ دَانَ اللَّهُ بِطَاعَةِ الظَّالِمِ ثُمَّ قَالَ وَكُلُّ الْقَوْمِ إِلَهُاهُمْ التَّكَاثُرُ حَتَّى زَارُوا الْمَقَابِرَ»؛ بعضی‌ها به دنبال هو و لغو می‌روند، بعضی‌ها خودشان به دنبال هو و لعب نمی‌روند ولی می‌شود اینها را بازی گرفت، مردان الهی از هر دو مصون‌اند. یک بخش آن در سوره مبارکه «المؤمنون» است که ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾^۱ یعنی خودشان به دنبال این کار نمی‌روند؛ اما برخی‌ها هستند که خودشان به دنبال این کار نمی‌روند ولی اینها را بازی می‌گیرند. آن را در سوره مبارکه «نور» فرمود که مردان بزرگ الهی را نمی‌شود بازی گرفت: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۲ هیچ چیز اینها را نمی‌شود به بازی گرفت. پس بعضی‌ها گرفتار هر دو بازی‌اند، بعضی‌ها مصون از هر دو بازی‌اند، بعضی مبتلا به «أحد اللّٰعبين»^۳ اند. در سوره «مؤمنون» فرمود به اینکه اینها به دنبال بازی نیستند و در سوره «نور» فرمود اینها را نمی‌شود بازی گرفت: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ﴾^۴ اینها راحت زندگی می‌کنند. اینکه فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَهِيَ الْجَنَّةُ»^۵ یعنی راحتِ راحتِ زندگی می‌کنند، سخت نیست برای اینها چون چیز مهمی برای اینها نیست. «بَادِرُوا إِلَى رِيَاضِ الْجَنَّةِ»^۶ فرمود در بوستان بهشت، در پارک بهشت، عرض کردند کجاست؟ فرمود «حَلَقُ الذُّكْرِ». اگر یک جایی فرّاش‌ها فرشته‌ها هستند که «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أُنْحُوتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ»^۷ همین است، وقتی ملائکه قبل از اینکه انسان وارد مسجد یا

۱. سوره مؤمنون، آیه ۳.

۲. سوره نور، آیه ۳۷.

۳. الأُمّالی (للصدوق)، ص ۳۸۸.

۴. معانی الأخبار، ص ۳۲۱.

۵. الکافی (ط - الاسلامیة)، ج ۱، ص ۳۴.

وارد مدرّس بشود آنها می آیند پرها را پهن می کنند، این می شود ملکوت، اگر کسی اینها را ادراک کند «دخل فی الملكوت». از کلینی تا صاحب معالم، از صاحب معالم تا کلینی همه این روایت را نقل کردند که «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أجنحتها لِطَالِبِ الْعِلْمِ»، همه محدثین (رضوان الله تعالی علیهم) این را نقل کردند. پس قبل از اینکه انسان وارد مدرّس بشود فرشته ها می آیند پرها را پهن می کنند و عالمان اهل بیت روی بال فرشته ها نشسته اند، چرا وارد ملکوت نشوند؟! لذا فرمود «بَادِرُوا ... حَلَقُ الذُّكْرِ»، عرض کردند که حلقه ذکر چیست؟ فرمود که «بَادِرُوا إِلَى رِيَاضِ الْجَنَّةِ فَقَالُوا وَمَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ قَالَ حَلَقُ الذُّكْرِ» که - إن شاء الله - امیدوارم بهره همه بشود!

«و الحمد لله رب العالمین»